پژوهش‌های اصولی
فصلنامه علمی پژوهشی اصول
سال دوازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۴۰۴
صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۲

USUL STUDIES
A Journal of Usul al-Fiqh
Vol. 12, No. 43, Summer 2025

منطق فرایندی در مباحث الفاظ اصول فقه؛ واکاوی ظرفیت‌های وضع خاص، موضوعٌ‌له عام در تولید گزاره‌های علوم انسانی اسلامی

مهدی شوشتری[۱]

چکیده

تولید علوم انسانی اسلامی نیازمند روش‌شناسی بومی برای گذار از نصوص دینی به نظامات اجتماعی است. این پژوهش با واکاوی مبانی دلالت‌شناختی در اصول فقه، به‌ویژه نظریه وضع الفاظ برای ارواح معانی به تبیین چگونگی استخراج گزاره‌های فراتاریخی می‌پردازد. در این راستا، نقد مبنایی استدلال آخوند خراسانی در باب امتناع «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام» از منظر فلسفه ذهن طرح شده است؛ یافته‌ها نشان می‌دهد که ذهن با تکیه بر قدرت «تجرید»، می‌تواند مصداق خاص را به عنوان «مبدأ انتقال» یا «عنوان مشیر» برای وضع لفظ بر حقیقت کلی قرار دهد. برای عملیاتی‌سازی این گذار، «منطق فرایندی» و «قاعده جری و تطبیق» تبیین شده‌اند که اجازه می‌دهند مفاهیم از حصار مورد نزول خارج و بر فرایندهای نوین تمدنی منطبق گردند. جهت صیانت از این روش و مرزبندی آن با تفسیر ذوقی، ضوابط روش‌شناختی دقیقی همچون ضرورت تعدد نصوص (خانواده حدیث)، ممنوعیت الغای خصوصیت در قیود تعبدی، تقدم ظهور نوعی و شرط امکان تعمیم عقلایی پیشنهاد شده است. کاربست این منطق در واژگانی چون «یَد» (فرایند استیلا)، «سَبیل» (فرایند سلطه) و «ضَرر» (اختلال سیستم)، ثابت می‌کند که اصول فقه فراتر از استنباط احکام فردی، یک منطق دلالت‌شناختی نظریه‌ساز است. با پذیرش دیدگاه محققانی چون محقق رشتی و امام خمینی مبنی بر امکان تصور یک مصداق خاص (وجه) برای انتقال ذهنی به حقیقت کلی و وضع لفظ برای آن، می‌توان از حصار «مورد نزول» فراتر رفت. بر این اساس، «قاعده جری و تطبیق» آیات را از انجماد تاریخی خارج کرده و بر فرایندهای نوین تمدنی منطبق می‌سازد. این رویکرد که در این پژوهش تحت عنوان «منطق فرایندی» تبیین شده، با استفاده از روش‌هایی چون الغای خصوصیت و تنقیح مناط، مفاهیم دینی را از سطح احکام فردی به سطح راهبردهای کلان اجتماعی در حوزه‌هایی چون سیاست، مدیریت و روان‌شناسی ارتقا می‌دهد. نتیجه آنکه اصول فقه، فراتر از ابزاری برای استنباط احکام عملی، می‌تواند به عنوان منطقی روشمند و «نظریه‌ساز» برای بازسازی علوم انسانی عمل کند.

واژگان کلیدی: تولید علوم انسانی اسلامی، روح معنا، وضع خاص و موضوعٌ‌له عام، قاعده جری و تطبیق، منطق فرایندی، اصول فقه امامیه.

۱. دکترای تخصصی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشکده شهید محلاتی قم؛ mahdishoshtari@chmail.ir

مقدمه

تولید علوم انسانی اسلامی، پیش از آنکه یک پروژه صرفاً تمدنی یا گفتمانی تلقی شود، مسئله‌ای روش‌شناختی در نحوه دلالت نصوص دینی و چگونگی انتقال معنا از زبان وحی به ساحت‌های متکثر حیات اجتماعی انسان است. پرسش اصلی در این قلمرو آن است که آیا ساختار دلالی الفاظ شرعی، صرفاً برای هدایت افعال فردی در بسترهای محدود تاریخی طراحی شده است یا آنکه واجد ظرفیتی ذاتی برای تولید گزاره‌های عام، فراتاریخی و ناظر به نظامات اجتماعی است. پاسخ به این پرسش، مستقیماً به مبانی علم اصول فقه، به‌ویژه مباحث الفاظ و تحلیل نسبت میان لفظ، معنا و مصداق بازمی‌گردد. از این منظر، علم اصول فقه نه صرفاً دانشی برای استنباط احکام تکلیفی، بلکه منطقی دلالت‌شناختی برای فهم سازوکار انتقال معنا در متون دینی است که می‌تواند در سطح تولید گزاره‌های علوم انسانی نیز ایفای نقش کند.

در فقه متعارف، تمرکز غالب بر «فعل مکلف فردی» و احکام ناظر به رفتارهای جزئی است؛ اما این تمرکز، بیش از آنکه ناشی از محدودیت ذاتی نصوص باشد، معلول نوع خاصی از مواجهه دلالی با الفاظ شرعی است. در مقابل، رویکردهای معاصر بر آن‌اند که موضوع فقه را می‌توان از افعال فردی به «فرایندها و ساختارهای اداره جامعه» بسط داد. (واسطی، ۱۳۹۸، ج ۵۱، ص ۱۲۳) تحقق این بسط، نه با افزودن ملاحظات بیرونی به فقه، بلکه با بازخوانی درونی مبانی دلالت‌شناختی اصول فقه امکان‌پذیر است. ازاین‌رو، مسئله اصلی، کشف منطقی است که امکان عبور از مصادیق جزئی و رسیدن به قواعد و فرایندهای کلان را در چارچوب اجتهاد معتبر فراهم آورد.

در این میان، آنچه در این پژوهش از آن با عنوان «منطق فرایندی» یاد می‌شود، ناظر به یک ادعای فنی در حوزه دلالت است، این‌که الفاظ شرعی، واجد لایه‌های معنایی طولی‌اند و فهم آن‌ها منحصر در توقف بر مصادیق مادی و تاریخی نیست. منطق فرایندی، تلاشی روشمند برای تبیین این ظرفیت دلالی است که بر اساس آن، نص دینی می‌تواند حامل قواعدی باشد که در قالب فرایندهای اجتماعی و تمدنی تحقق می‌یابند. این منطق، برخلاف

برداشت‌های ذوقی یا موسع، مدعی است که چنین تعمیمی ریشه در خود ساختار وضع و دلالت الفاظ دارد و نه در ملاحظات برون‌دینی.

یکی از مباحث بنیادین در اصول فقه که قابلیت تبیین این مدعا را دارد، تقسیم‌بندی چهارگانه «وضع» است. اصولیون، وضع را بر اساس کیفیت تصور واضع و گستره موضوعٌ‌له به چهار قسم تقسیم کرده‌اند. (ولایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۴۲) در این میان، قسم چهارم، یعنی «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام»، از دیرباز محل نزاع بوده است. مشهور اصولیون، از جمله آخوند خراسانی، این قسم را ممتنع دانسته‌اند؛ با این استدلال که تصور یک مصداق خاص، به دلیل تقید به خصوصیات فردی، نمی‌تواند حکایتگر حقیقتی عام و کلی باشد. (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۷) بر اساس این تحلیل، «خاص» فاقد قابلیت مرآتیت برای «عام» است و ازاین‌رو، نمی‌توان از طریق تصور جزئی، به وضع لفظ برای معنای کلی دست یافت. (حیدری فسایی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۷۷)

با این حال، این تلقی از امتناع، مبتنی بر درکی خاص از نسبت میان مصداق، معنا و حیثیت جامع است. در برابر دیدگاه مشهور، محققانی چون محقق رشتی و شیخ عبدالکریم حائری، امکان «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام» را پذیرفته‌اند و بر این نکته تأکید کرده‌اند که تصور یک فرد خاص می‌تواند نقش «مبدأ انتقال ذهنی» به حقیقت کلی را ایفا کند. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۶۰) اهمیت این مبنا زمانی آشکار می‌شود که به ساختار نزول وحی و صدور احادیث توجه شود، بسیاری از نصوص دینی در بسترهای خاص و شأن نزول‌های جزئی وارد شده‌اند، در حالی که غرض شارع از بیان آن‌ها، محدود به همان مورد خاص نیست، بلکه ناظر به ارائه یک قاعده عام و راهبردی است. اینجاست که نسبت میان «وضع خاص» و «موضوعٌ‌له عام» از یک بحث انتزاعی اصولی، به یک مسئله تعیین‌کننده در روش تولید گزاره‌های علوم انسانی اسلامی تبدیل می‌شود.

پیوند این بحث اصولی با «قاعده جری و تطبیق» در علوم قرآنی، بُعد عملی آن را آشکار می‌سازد. قاعده جری، بر این اصل استوار است که کلام وحی در مورد نزول خود منجمد

نمی‌شود و همواره قابلیت انطباق بر مصادیق نوپدید را دارد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۵۹) از منظر دلالت‌شناختی، جری و تطبیق در واقع بیانگر همان سعه‌ای است که در موضوعٌ‌له الفاظ شرعی نهفته است؛ سعه‌ای که تنها در صورت پذیرش امکان «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام» قابل تبیین اصولی خواهد بود. بدون این مبنا، جری یا به مجاز گسترده فروکاسته می‌شود یا به تعمیمی غیر ضابطه‌مند.

عنصر تکمیلی در این چارچوب، نظریه «وضع الفاظ برای ارواح معانی» است. بر اساس این نظریه، الفاظ برای «روح و حقیقت معنا» وضع شده‌اند، نه برای مصادیق مادی و محسوس آن‌ها. (حجتی، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۳) در این تلقی، خصوصیات زمانی، مکانی و مادی، در حقیقت معنا دخالتی ندارند، بلکه صرفاً نحوه تحقق آن را در یک بستر خاص نشان می‌دهند. برای مثال، واژه «میزان» برای روحِ «ابزار سنجش» وضع شده است؛ خواه این سنجش به‌وسیله ترازو انجام شود یا به‌واسطهٔ عقل در ارزیابی اندیشه‌ها. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۵۲) این سعه دلالی، امکان عبور روشمند از مصادیق جزئی به فرایندهای عام را فراهم می‌آورد، بی‌آنکه به مجازگویی یا تفسیر ذوقی بینجامد.

بر این اساس، مسئله محوری این مقاله آن است که چگونه می‌توان با تکیه بر مبانی اصولیِ «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام» و در پرتو نظریه «روح معنا»، منطق دلالی منسجمی برای گذار از مصادیق تاریخی نصوص به فرایندهای کلان اجتماعی ارائه داد. این پژوهش درصدد آن است که نشان دهد «منطق فرایندی» نه یک افزوده بیرونی بر اصول فقه، بلکه بازخوانی ظرفیت‌های درونی مباحث الفاظ است. فرضیه اصلی مقاله آن است که اگر مبنای دلالت‌شناختی از تمرکز بر مصادیق مادی به «وضع برای روح معنا و فرایند» منتقل شود، اصول فقه می‌تواند ابزار لازم برای استنباط گزاره‌های راهبردی علوم انسانی را، در چارچوب اجتهاد معتبر، فراهم آورد.

البته باید توجه داشت این مقاله در علم اصول فقه نوشته شده و غایت آن نشان‌دادن ظرفیت درونی یکی از مباحث الفاظ (وضع خاص و موضوعٌ‌له عام) برای تولید گزاره‌های علوم انسانی است، نه تولید مستقیم نظریه علوم انسانی.

مبانی دلالت شناختی

مبانی دلالت‌شناختی در دانش اصول فقه، بیش از هر چیز بر پایه مفهوم «وضع» و نسبت میان لفظ و معنا استوار است. وضع در لغت به معنای قراردادن و در اصطلاح، اختصاص‌دادن یک لفظ به یک معنای خاص است، به‌گونه‌ای که از تصور لفظ، ذهن به معنای مورد نظر منتقل شود. (کاملان و یزدانی‌فر، ۱۳۹۲، ج ۴۵، ص ۱۲۸) برای تبیین این انتقال ذهنی و چگونگی تکوین گزاره‌های علوم انسانی، لازم است ابعاد فنی اقسام وضع و نظریه «روح معنا» واکاوی شود.

۱. تحلیل ساختاری اقسام وضع و چالش قسم چهارم

اصولیون بر اساس کیفیت تصور واضع و گستره معنای مسمّی، وضع را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند: وضع عام و موضوعٌ‌له عام، وضع خاص و موضوعٌ‌له خاص، وضع عام و موضوعٌ‌له خاص و در نهایت وضع خاص و موضوعٌ‌له عام. (ولایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۴۲) در دو قسم نخست، هماهنگی کامل میان آینه تصور و حقیقت معنا برقرار است. (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۷) اما در قسم چهارم، ادعا می‌شود که واضع یک فرد یا مصداق خاص را تصور کرده، اما لفظ را برای حقیقت کلی و جامع آن وضع می‌کند. (حیدری فسایی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۲۷)

مشهور اصولیون، از جمله آخوند خراسانی، این قسم را ممتنع می‌دانند؛ با این استدلال که «خاص» به دلیل تضییق و تقید به خصوصیات فردی، قابلیت حکایتگری و آینه‌گی (مرآتیت) برای «عام» را ندارد. (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۸) به تعبیر دیگر، تصور یک موجود «بشرط شیء» (دارای قیود مادی و فردی) نمی‌تواند راهی برای درک حقیقت «لابشرط» (کلی) باز کند. با این حال، متفکرانی چون محقق رشتی با ارائه مثال‌هایی همچون «شبح»، معتقدند تصور یک فرد می‌تواند جرقه‌ای برای انتقال مستقل ذهن به مفهوم کلی و وضع لفظ برای آن باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۶۰) این امکان، زیربنای اصلی «منطق فرایندی» در پژوهش پیش روست؛ یعنی استفاده از یک واقعه یا مصداق خاص (وضع خاص) برای رسیدن به یک قاعده کلان و فراتاریخی (موضوعٌ‌له عام).

نقد مبنایی استدلال آخوند خراسانی از منظر فلسفه ذهن و دلالت، بر چالش کشیدن «قابلیت حکایتگری» (مرآتیت) مفاهیم استوار است. آخوند خراسانی معتقد است که «خاص» به دلیل تضییق و تقید به عوارض مشخصه، نمی‌تواند آینه‌ای برای نشان‌دادن «عام» باشد. اما در مقابل، منتقدان از منظر فلسفه ذهن استدلال می‌کنند که هر مفهوم جزئی از دو حیث تشکیل شده است: «مابه‌الاشتراک» (ماهیت کلی) و «مابه‌الامتیاز» (خصوصیات فردی) نقد اساسی این است که ذهن انسان توانایی «تجرید» دارد؛ یعنی می‌تواند با مشاهده یک مصداق خاص، از ویژگی‌های مادی و عوارض اتفاقی آن عبور کرده و به لایه عمیق‌تر یعنی «روح معنا» دست یابد. در این دیدگاه، مصداق خاص نه به عنوان یک بن‌بست، بلکه به عنوان یک «مبدأ انتقال» یا «عنوان مشیر» عمل می‌کند که جرقه تصورِ حقیقت کلی را در ذهن می‌زند؛ لذا تصورِ «وجهِ» موضوعٌ‌له (که همان فرد خاص است) برای وضع لفظ بر حقیقتِ عام کفایت می‌کند.

از منظر دلالت‌شناختی، نقد بر آخوند خراسانی بر این پایه است که تفاوت قائل‌شدن میان «وضع عام، موضوعٌ‌له خاص» و «وضع خاص، موضوعٌ‌له عام» نوعی بی‌انضباطی روش‌شناختی است؛ اگر مفهوم کلی می‌تواند آینه‌ای برای افراد خود باشد، به طریق اولی فرد خاص نیز که واجد تمام کمالات آن حقیقت کلی در مرتبه خود است، می‌تواند نشان‌دهنده آن ماهیت باشد؛ چرا که کلی طبیعی با تمام اجزاء و حقیقتش در هر فرد محقق است، بر این اساس، واضع ممکن است هنگام وضع تنها یک مصداق مادی را تصور کرده باشد، اما آنچه در واقع «موضوعٌ‌له» قرار گرفته، همان حیثیت مشترک و روح معناست که ذهن از طریق آن فرد به آن منتقل شده است، این رویکرد نشان می‌دهد که دلالت الفاظ نه بر «قالب‌های مادی»، بلکه بر «ارواح معانی» استوار است و ذهن با استفاده از «منطق فرایندی»، فرد خاص را پلی برای دستیابی به گزاره‌های عام در علوم انسانی قرار می‌دهد که این امر بطلان ادعای استحاله قائلین مدنظر را از نظر فلسفه ذهن به اثبات می‌رساند.

بنابراین، کلام آخوند خراسانی نه به دلیل امتناع ذاتی، بلکه به دلیل خلط میان مقام تصور واضع و مقام موضوعٌ‌له، قابل مناقشه است.

۲. نظریه روح معنا؛ ستون فقرات دلالت‌شناسی تولید گزاره‌های علوم انسانی

یکی از کلیدی‌ترین مبانی دلالت‌شناختی برای تولید علوم انسانی اسلامی، نظریه «وضع الفاظ برای ارواح معانی» است. طبق این نظریه، الفاظ برای «حقیقت و روح» معنا وضع شده‌اند و خصوصیات مصادیق مادی در معنای آن‌ها دخالتی ندارد. (حجتی و شیواپور، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۱) برای مثال، واژه «میزان» برای مفهوم کلی «وسیله سنجش» وضع شده است. این روح معنا در یک ترازوی کفه‌ای مادی، در عقل (برای سنجش اندیشه) و در وجود امام (برای سنجش اعمال) به نحو «حقیقت» حضور دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱)

علامه طباطبائی در تبیین این پویایی معنایی معتقد است که ملاک نام‌گذاری، «بقای فایده و غرض» است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲۰) کلمه «چراغ» در ابتدا برای فتیله روغنی وضع شده بود، اما امروز بر لامپ الکتریکی نیز به نحو حقیقت اطلاق می‌شود، زیرا غرض اصلی (ایجاد روشنایی) باقی است. این «سعه موضوعٌ‌له» به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا مفاهیم وحیانی را از حصار زمان تشریع خارج کرده و به عنوان «فرایندهای مدیریتی» در علوم انسانی بازسازی کند. بر این اساس، الفاظ وحی دارای لایه‌های معنایی طولی هستند که از ظاهر مادی شروع شده و تا اعماق حقایق غیبی و عام علوم انسانی امتداد می‌یابند. (ایازی و نجاریان، ۱۳۹۷، ج ۷، ص ۷۳۲)

۳. پیوند وضع با قاعده جری و تطبیق

تبلور عملیاتی این مبانی دلالت‌شناختی در علوم قرآنی، در «قاعده جری و تطبیق» تجلی‌یافته است. جری به معنای جاری‌ساختن حکم آیه بر مصادیق نوپدید در طول زمان است. (سجادی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۷) این قاعده بر این اصل استوار است که کلام وحی مانند خورشید و ماه همواره در جریان است و به مورد نزول خود محصور نمی‌ماند.

از منظر دلالت‌شناختی، جری و تطبیق در واقع پلی میان «مورد نزول خاص» و «حکم عام آیه» برقرار می‌کند. در این فرایند، پژوهشگر با استفاده از «تنقیح مناط و الغای خصوصیت»، ویژگی‌های زمانی و مکانی واقعه را حذف کرده و به «روح معنا و ملاک

اصلی» دست می‌یابد. (رضایی کرمانی و دیگران، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۶۵۸) این همان فرایند تبدیل «مصداق» به «فرایند» است که در منطق فرایندی مورد تأکید قرار گرفته است. به طور مثال، آیه مشورت (وشاورهم فی الامر) اگرچه در سیاق جنگ نازل شده، اما با الغای خصوصیت، به یک قاعده کلان در نظام سیاسی و مدیریتی (موضوعٌ‌له عام) تبدیل می‌شود.

مبانی دلالت‌شناختی فوق نشان می‌دهد که علوم انسانی اسلامی نه‌تنها از طریق ترجمه مدل‌های غربی، بلکه از طریق اجتهاد روشمند در مباحث الفاظ قابل تولید است. با پذیرش اینکه الفاظ برای «ارواح معانی» وضع شده‌اند، می‌توان گزاره‌های دینی را به عنوان «راهبردهای تغییر» برای تأمین نیازهای بشر در مقیاس کلان استخراج کرد. در این رویکرد، اصول فقه از یک ابزار صرف برای استنباط احکام فردی، به یک منطق دلالت‌شناختی برای مدل‌سازی در قلمروهایی چون روان‌شناسی، سیاست و جامعه‌شناسی ارتقا می‌یابد؛ لذا مصادیق مادی کلمات مانند «پوسته» و روح معنا مانند «مغز و هسته» آن است؛ منطق فرایندی با شکستن پوسته مادی مصادیق عصر نزول، به هسته مرکزی و عام دین دست می‌یابد تا بر اساس آن، نظامات نوین اجتماعی را بنا کند.

وضع خاص و موضوعٌ‌له عام؛ گذار از مصداق به فرایند در پرتو نظریه روح معنا

در دانش اصول فقه، چگونگی پیوند میان لفظ و معنا زیر عنوان «اقسام وضع» بررسی می‌شود که یکی از کلیدی‌ترین مباحث برای تبیین ابعاد تمدنی وحی است. در حالی که مشهور اصولیون بر امتناع قسم چهارم وضع، یعنی «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام» تأکید دارند، بازخوانی این مسئله در پیوند با نظریه «روح معنا»، مسیری نوین برای تولید علوم انسانی اسلامی فراهم می‌آورد. این فصل به واکاوی دقیق سازوکار انتقال ذهن از یک مورد خاص به یک قلمرو عام و فراتاریخی می‌پردازد.

۱. تحلیل مبانی امتناع و امکان در قسم چهارم وضع نقطه آغاز بحث، کیفیت تصور واضع در هنگام اختصاص‌دادن لفظ به معناست. مشهور اصولیون، از جمله آخوند خراسانی، معتقدند که وضع خاص و موضوعٌ‌له عام محال است. (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۷) استدلال فنی آنان بر این پایه استوار است که میان مفهوم کلی و مصادیق جزئی آن

از نظر هویت مفهومی، مغایرت وجود دارد. از منظر این گروه، «خاص» به دلیل تضییق و تقید به عوارض مشخصه و قیود مادی، قابلیت حکایتگری (مرآتیت) از «عام» را ندارد؛ چرا که یک آینه محدود نمی‌تواند صورتی وسیع‌تر از خود را منعکس کند. (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۸) به تعبیر فنی، خاص بماهو خاص، نه عنوان عام است و نه وجهی برای سایر افراد؛ لذا تصور یک فرد (مانند زید) نمی‌تواند راهی برای وضع لفظ برای مفهوم کلی (مانند انسان) بگشاید. (حیدری فسایی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۲۷)

در مقابل این دیدگاه، اندیشمندانی چون محقق رشتی و امام خمینی راه را برای امکان این قسم گشوده‌اند، محقق رشتی معتقد است همان‌طور که می‌توان کلی را در ذهن آورد و لفظ را برای افراد آن وضع کرد، عکس آن نیز ممکن است؛ یعنی می‌توان یک فرد جزئی را تصور کرد و آن را وسیله‌ای برای ملاحظه عنوان کلی قرار داد. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۶۰)

امام خمینی در تبیین دقیق‌تر این امکان می‌فرمایند که اگرچه واضع در هنگام وضع ممکن است تنها مصادیق مادی را درک کرده باشد، اما آنچه اسباب انتقال او به حقیقت معنا شده، همان حیثیت مشترکی است که در همه افراد وجود دارد. (خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۷) در واقع، مصداق خاص در اینجا نه به عنوان یک بن‌بست، بلکه به عنوان یک «مبدأ انتقال» عمل می‌کند که ذهن را به حقیقت کلی و فراتاریخی هدایت می‌نماید. (اردبیلی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۱۸) این مبنای اصولی، زیربنای نظریِ گذار از شأن نزول‌های خاص به نظامات عام در علوم انسانی است.

۲. سازوکار گذار: نظریه روح معنا به‌مثابه ابزار تجرید برای این‌که بتوان از متنی که در یک واقعه خاص نازل شده، فرایندی تمدنی استخراج کرد، باید از ابزار «نظریه روح معنا» بهره جست. طبق این نظریه، الفاظ نه برای «قالب‌های مادی و محسوس»، بلکه برای «روح و حقیقت معنا» وضع شده‌اند. (حجتی و شیواپور، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۱) روح معنا همان قدرِجامعی است که با قطع‌نظر از تعلق به مصادیق مادی، استقلال مفهومی دارد و مقید به لوازم دنیوی نیست. (واسطی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۹۲)

امام خمینی در تبیین این نظریه می‌فرمایند واضع لغات، اگرچه در حین وضع، معانی مجرد را در نظر نگرفته است، اما آنچه از الفاظ در ازای آن وضع شده، همان معانی مطلق است. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۹) برای مثال، واژه «نور» برای جهتِ «ظاهریت بالذات و مظهریت لغیره» وضع شده است. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۹) این حقیقت هم در نور خورشید مادی صادق است و هم در نور علم و عقل و هم در ذات احدیت. (اردبیلی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۱۸) بنابراین، زمانی که قرآن از «میزان» سخن می‌گوید، بر اساس این منطق، روحِ «وسیله سنجش» مراد است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱) این روح معنا در یک ترازوی دوکفه‌ای مادی، در عقل (سنجش اندیشه) و در نظام‌های نظارتی و پایش اجتماعی (سنجش عملکرد تمدنی) به نحو «حقیقت» حضور دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱) این سعه موضوعٌ‌له به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا مفاهیم وحیانی را از «قشور الفاظ» و «قبور تعینات» مادی خارج کرده و به ساحت علوم انسانی منتقل کند. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۷)

۳. تبدیل مصداق به فرایند در منطق فرایندی گذار از مصداق به فرایند مستلزم یک عملیات روش‌شناختی است که در منابع به آن «منطق فرایندی» اطلاق شده است. در این مدل، واژه از حصارِ مورد نزول (وضع خاص) خارج شده و به یک «راهبرد تغییر» برای تأمین نیازهای بشر در مقیاس تمدنی (موضوعٌ‌له عام) تبدیل می‌شود. (واسطی، ۱۳۹۸، ج ۵۱، ص ۱۵۳) علامه طباطبائی در این باره معتقد است که ملاک نام‌گذاری در زبان شارع، «بقای فایده و غرض» است؛ یعنی مادامی که غرض اصلی یک مفهوم باقی باشد، اطلاق لفظ بر مصادیق جدید که آن غرض را تأمین می‌کنند، حقیقی است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹)

برای مثال، اگر واژه «سلاح» را در نصوص دینی تحلیل کنیم، روح معنای آن «ابزار دفاع و مقابله» است. در عصر نزول، این معنا در چوب و شمشیر تجلی داشت، اما امروزه شامل سلاح‌های سایبری و نرم نیز می‌گردد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۳۰) در قلمرو علوم انسانی، این منطق اجازه می‌دهد تا از آیه مشورت، فرایند کلان «مشارکت نظام‌مند و خرد

جمعی» استخراج شود. در اینجا «امرِ» مورد مشورت، از یک واقعه نظامی خاص به تمامی فرایندهای مدیریت کلان جامعه (موضوعٌ‌له عام) تسری می‌یابد. در واقع، پژوهشگر با حذف ویژگی‌های مادی و زمانی مصداق، به «فرایند» دست می‌یابد که همان روحِ جاری در نصوص است. (واسطی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۹۳)

۴. پیوند دلالت‌شناختی با قاعده جری و تطبیق تبلور عملیاتی این مبانی در علوم قرآنی، در «قاعده جری و تطبیق» تجلی می‌یابد. جری به معنای جاری‌ساختن حکم آیه بر مصادیق نوپدید در طول زمان است. (سجادی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۷) علامه طباطبائی تأکید می‌کند که چون قرآن کتابی همگانی است، آیات آن در مورد نزول خود منجمد نشده و مانند جریان خورشید و ماه، در طول زمان بر مصادیق مشترک سرایت می‌کند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۲)

از منظر روش‌شناسی تولید علم، جری و تطبیق در واقع همان پیاده‌سازی «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام» است. نصوص دینی اگرچه در ظرف‌های زمانی خاصی نازل شده‌اند، اما به دلیل ابتنا بر «روح معنا»، بر فرایندهای تمدنی در هر عصری منطبق می‌شوند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۱) این قاعده به ما می‌آموزد که برای تولید علوم انسانی اسلامی، باید «ملاک و مناط» آیات را از راه «تنقیح مناط و الغای خصوصیت» به دست آورد. (رضایی کرمانی، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۶۵۸) این فرایند شامل گذار از «ظاهر لفظ» به «لایه عمیق‌تر معنا» است که در آن، عقلانیت دینی و نیازهای تمدنی معاصر به یکدیگر پیوند می‌خورند.

۵. تحلیل نظریه‌ساز لایه‌های معنایی طولی بر اساس مبانی دلالت‌شناختی فوق، واژگان شارع دارای لایه‌های معنایی طولی هستند که کشف آن‌ها وظیفه اصلی پژوهشگر علوم انسانی اسلامی است. این لایه‌ها از ظاهر محسوس آغاز شده و تا ساختارهای بنیادین عقلانی امتداد می‌یابند. به عنوان نمونه، آیه «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» در سطح اول صراحت دارد که تکلیف بر حسب توانمندی فردی است، اما در لایه عمیق‌تر، «اصل تناسب

نظامات اجتماعی با ظرفیت‌های انسانی» را به عنوان یک قاعده علمی در مدیریت اسلامی پی‌ریزی می‌کند.

این نگاه طولی به معنا، پژوهشگر را از جمود بر ظواهر الفاظ رها ساخته و معنا نه تنها در متن، بلکه در بستر حیات تمدنی امت اسلامی بازتولید می‌شود که این ظهور، همان روح معناست که در گذر زمان از کالبدی به کالبد دیگر منتقل شده و هویت واحد خود را حفظ می‌کند.

نتیجه آنکه امتناعِ مشهور در قبال وضع خاص و موضوعٌ‌له عام، با تکیه بر آراء محققانی چون امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی، قابل عبور است. الفاظ وحیانی دارای لایه‌های معنایی طولی هستند که از ظاهر مادی شروع شده و تا اعماق حقایق کلان و عام امتداد می‌یابند. این رویکرد، دانش اصول فقه را از یک ابزار صرف برای استنباط احکام فردی، به یک «منطق دلالت‌شناختی» برای مدل‌سازی در قلمروهای کلان نظامات اسلامی ارتقا می‌دهد. بر این اساس، تولید علوم انسانی اسلامی نه یک فرایند ذوقی، بلکه یک اجتهاد روش‌مند در «روح معنا» و «جریانِ تمدنیِ وحی» خواهد بود.

الگوی عملیاتی کاربست منطق فرایندی در تولید گزاره‌های علوم انسانی اسلامی

تحقق علوم انسانی اسلامی نیازمند فرایندی روش‌مند برای استخراج نظامات اجتماعی از دل نصوص دینی است. پس از پذیرش امکان «وضع خاص و موضوعٌ‌له عام»، اکنون باید پرسید که چگونه می‌توان یک واقعه یا حکم جزئی در عصر نزول را به یک گزاره راهبردی در مدیریت، روان‌شناسی یا سیاست تبدیل کرد؟ پاسخ این پرسش در پیوند میان «منطق فرایندی» و «قاعده جری و تطبیق» نهفته است. در این مقال، الگوی گام‌به‌گام این انتقال روش‌شناختی و نمونه‌های تطبیقی آن واکاوی می‌شود.

۱. مراحل چهارگانه عملیاتی‌سازی قاعده جری و تطبیق برای آنکه قاعده جری از یک بحث نظری محض خارج شده و به ابزاری برای تولید علم تبدیل شود، باید چهار گام اساسی را طی کرد: (رضایی کرمانی و دیگران، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۶۵۸)

- گام اول: گردآوری و خوشه‌بندی آیات و روایات با موضوع واحد؛ (تشکیل خانواده حدیث) در این مرحله، پژوهشگر نباید به یک آیه تک افتاده بسنده کند، بلکه باید تمام نصوصی که حول یک «فرایند انسانی» (مانند تصمیم‌گیری، پایش، یا تنبیه) وجود دارد را گردآوری نماید تا لایه‌های معنایی طولی آن‌ها آشکار شود.
- گام دوم: تنقیح مناط و الغای خصوصیت؛ این مرحله قلبِ تبدیل «مصداق» به «فرایند» است. در اینجا ویژگی‌های مادی، مکانی، زمانی و شخصی که در ملاک اصلی حکم نقشی ندارند، حذف می‌شوند. (رضایی کرمانی و دیگران، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۶۵۸) به تعبیر اصولی، واژه از قید «به‌شرط مادی بودن» رها شده و به ساحت «لابشرط مقسمی» وارد می‌شود. (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۹)
- گام سوم: کشف روح معنا و مفهوم جامع؛ پس از الغای خصوصیات، آنچه باقی می‌ماند، «روح معنا» است؛ یعنی آن حقیقت فراتاریخی که واضع در اصلْ لفظ را برای آن وضع کرده است. (حجتی و شیواپور، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۱) این روح معنا همان «قدر جامع» میان مصادیق عصر نزول و نیازهای تمدنی معاصر است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۱۲)
- گام چهارم: تطبیق بر مصادیق و ساختارهای نوین؛ در مرحله نهایی، حکم یا فرایند استخراج شده بر پدیده‌های نوپدید اجتماعی جاری می‌شود. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۲)

۲. نظریه «بقای فایده و غرض»؛ مبنای ثبات گزاره‌های راهبردی علامه طباطبائی مبنای مهمی را برای جری و تطبیق ارائه می‌دهد که تحت عنوان «بقای فایده و غرض» شناخته می‌شود. طبق این مبنا، الفاظ برای «غایات و کارکردهای اشیاء» وضع شده‌اند و تغییرِ شکلِ مادی مصادیق، مانع از اطلاق حقیقی لفظ بر آن‌ها نمی‌شود. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹)

به عنوان مثال، واژه «چراغ» در ابتدا برای پیه‌سوز وضع شده بود، اما امروز بر لامپ الکتریکی نیز صادق است، زیرا غرض اصلی (ایجاد روشنایی) باقی است. (طباطبائی،

۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲۰) در تولید علوم انسانی، این مبنا به ما اجازه می‌دهد تا از الفاظی چون «سلاح» (انفال: ۶۰)، نه‌فقط ابزارهای جنگی عصر نزول، بلکه «فرایند دفاع و بازدارندگی» را استخراج کنیم. در این نگاه، فرایند دفاع ثابت است (روح معنا)، اما مصداق آن از شمشیر به پدافند سایبری تغییر می‌یابد. این پویایی، زیرساختِ تولید گزاره‌های علمی متناسب با زمان است.

لایه‌های معنایی طولی و نگرش سیستمی به دین یکی از ثمرات مهم الگوی جری و تطبیق، دستیابی به «معناشناسی طولی» است. در این مدل، کلام شارع دارای سلسله‌مراتبی از معناست که از ظاهر مادی آغاز شده و به فرایندهای مجرد تمدنی ختم می‌شود. (حجتی و شیواپور، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۱) امام خمینی بر این باور است که تدبر در این لایه‌ها، «مفتاح مفاتیح معرفت» است. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۹)

این نگرش طولی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا دین را نه به‌مثابه مجموعه‌ای از احکام پراکنده، بلکه به‌مثابه یک «سیستم» تحلیل کند، در این سیستم، احکام فردی (وضع خاص) صرفاً نمونه‌هایی برای درک فرایندهای کلان (موضوعٌ‌له عام) هستند. برای مثال، حکم «حرمت احتکار» در چند کالای خاص، با تنقیح مناط به «نظریه تنظیم بازار و منع اضرار به جامعه» در علم اقتصاد اسلامی ارتقا می‌یابد.

الگوی عملیاتی جری و تطبیق نشان می‌دهد که زبان شارع، برخلاف زبان‌های اعتباری بشری، در لایه‌های عمیق خود برای «حقایق و ارواح معانی» وضع شده است. (ایازی و نجاریان، ۱۳۹۷، ج ۷، ص ۷۳۲) این ویژگی به پژوهشگر علوم انسانی اسلامی اجازه می‌دهد تا با استفاده از «منطق فرایندی»، از پوسته مصادیق تاریخی عبور کرده و به هسته سخت و راهبردی گزاره‌های دینی دست یابد. بدین‌سان، تولید علوم انسانی اسلامی از حالت تقلیدی خارج شده و به یک اجتهاد تمدن‌ساز تبدیل می‌شود که در آن، متنِ نازل و صادرشده در هزار و چهارصد سال پیش، پاسخگوی دقیق‌ترین نیازهای ساختاری جامعه معاصر خواهد بود.

البته نگارنده توجه دارد که کاربست‌های ارائه‌شده صرفاً در مقام نشان‌دادن امکان دلالی و ظرفیت اصولی بحث‌اند، نه ارائه مدل‌های نهایی علوم انسانی که مجالی بیش از این می‌طلبد.

بازخوانی مفاهیم کلان علوم انسانی اسلامی از واژگان فقهی

پس از تبیین سازوکار دلالت‌شناختی «روح معنا» و تدوین الگوی عملیاتی «جری و تطبیق»، اکنون ضرورت دارد تا کارایی این مدل در تولید گزاره‌های علمی نشان داده شود. در این فصل، سه حوزه کلیدی از علوم انسانی (سیاست، مدیریت و روان‌شناسی) را انتخاب کرده و نشان می‌دهیم که چگونه عبور از «قالب‌های مادی» (وضع خاص) به سمت «فرایندهای تمدنی» (موضوعٌ‌له عام)، می‌تواند مفاهیمی نوین و کارآمد تولید کند.

۱. علوم سیاسی: بازخوانی مفهوم «قدرت» و «دفاع» در دانش سیاست، یکی از مفاهیم بنیادین، «قدرت» و ابزارهای اعمال آن است. در نصوص دینی، واژه «یَد» (دست) بارها در انتساب به خداوند یا قدرت‌های اجتماعی به کار رفته است. طبق نظریه روح معنا، واژه «ید» برای «عضو بدنی مخصوص» وضع نشده، بلکه برای روحِ آن که همانا «توانایی، استیلا و قدرت بر تصرف» است، وضع گردیده است. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۹)

هنگامی که قرآن کریم از «یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» سخن می‌گوید، بر اساس منطق فرایندی، نه به دنبال یک دست مادی، بلکه به دنبال «فرایند اعمال قدرت الهی» در نظامات اجتماعی هستیم. (واسطی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۹۲) این نگاه به پژوهشگر علوم سیاسی اجازه می‌دهد تا از این گزاره، «نظریه اقتدار قدسی» را استخراج کند که در آن، تمام قدرت‌های مادی (أیدی) در طولِ قدرت مطلق قرار می‌گیرند. همچنین در موضوع «سبق و رمایه» (مسابقات تیراندازی و اسب‌دوانی)، فقه سنتی گاه بر ابزارهای خاصی همچون تیروکمان جمود می‌ورزد؛ اما با الغای خصوصیت و رسیدن به روح معنا که «تقویت بنیه دفاعی و ایجاد رعب در دل دشمن» است، این احکام به «نظریه بازدارندگی نوین» در علوم سیاسی و نظامی تبدیل می‌شوند که شامل موشک‌ها و جنگ‌افزارهای مدرن نیز می‌گردد.

۲. دانش مدیریت و اقتصاد: نظام «پایش و موازنه» بر پایه مفهوم میزان یکی از چالش‌های علوم مدیریتی، طراحی نظام‌های دقیق «نظارت و ارزشیابی» است. در لایه ظاهری نصوص، واژه «میزان» بر ترازوی مادی دلالت دارد (وضع خاص)، اما روح معنای آن «هر آن چیزی است که با آن اشیاء سنجیده می‌شوند». (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱) علامه طباطبائی تأکید می‌کند که ملاک نام‌گذاری میزان، «بقای فایده سنجش» است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹)

با کاربست قاعده جری و تطبیق، فرایند «سنجش» از سطح یک ابزار فیزیکی خارج شده و بر «نظام‌های پایش اجتماعی» و «شاخص‌های ارزیابی عملکرد کارگزاران» منطبق می‌گردد. بر این اساس، آیات مربوط به اقامه قسط و میزان، زیربنای تولید «نظریه عدالت ساختاری» در مدیریت اسلامی می‌شوند. در این نظریه، میزان به‌مثابه یک «سیستمِ خودتنظیم‌گر» عمل می‌کند که از اختلال نظام در مناسبات اقتصادی و اداری جلوگیری می‌نماید؛ فرایندی که از ترازوهای خُرد شروع شده و تا نظامات کلانِ موازنه قدرت و ثروت امتداد می‌یابد.

۳. روان‌شناسی و علوم تربیتی: نظریه «توسع در ادراک و رشد» در روان‌شناسی اسلامی، تبیین نحوه «ادراک و یادگیری» اهمیت بسزایی دارد. نصوص دینی از واژگانی چون «سمع» و «بصر» استفاده کرده‌اند که در ظاهر به ابزارهای حسی اشاره دارند. با این حال، روح معنای سمع و بصر، «حقیقتِ یافتن و آگاهی‌یافتن» است که متقوم به آلات جسمانی نیست. (خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۱۳)

این مبنای دلالت‌شناختی، پایه‌گذار «نظریه یادگیری قلبی» در علوم تربیتی است. بر اساس این نظریه، یادگیری تنها یک فرایند فیزیولوژیک در مغز نیست، بلکه روح معنای «تعلیم» (که در آیه علّم بالقلم آمده)، «فرایند ثبت قطعی حقایق در لوح جان انسان» است. همچنین با تکیه بر قاعده جری، می‌توان آیات مربوط به «طعام» (فلینظر الانسان الی طعامه) را بر «علم و ورودی‌های ذهنی» تطبیق داد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۲، ص ۱۳۲) این کاربست به تولید مدل‌های نوین در «روان‌شناسی سلامت معنوی» می‌انجامد که

در آن، سلامت انسان نه‌فقط در تغذیه مادی، بلکه در پایش دقیق فرایندهای ورودی به ذهن و قلب (طعام معنوی) تعریف می‌شود. (حجتی و شیواپور، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۱)

۴. حقوق اجتماعی: الغای خصوصیت از «مورد نزول» بـه نفـع فراینـد قانون‌گـذاری، در حوزه حقوق، بسیاری از احکام در سیاق وقـایع خاصـی صـادر شـده‌اند. بـرای مثـال، آیـه «مشورت» در بستر جنگ احد نازل شده است. اگر بر ظـاهر ایـن «وضـع خـاص» جمـود کنیم، حکم مشورت محدود به امور نظامی می‌شود. اما با استفاده از منطق فرایندی و کشف روح معنا، «مشورت» به یک «فرایند راهبردی برای خطرزدایی از تصمیمات جمعی» تبدیل می‌شود. این نگاه حقوقی، اجازه می‌دهد تا از نصوص پراکنده، «نظریه مشـارکت مـدنی در اسلام» استخراج شود که در آن، مشورت یک «سیسـتمِ توزیـعِ دانـایی» بـرای اداره جامعـه است. بدین ترتیب، حقوق اسلامی از یک دانشِ «مورد محور»، به یک دانـشِ «نظام‌سـاز» ارتقا می‌یابد که می‌تواند برای چالش‌های نوین حقوقی، فرایندهای حل مسـئله ارائـه دهـد. (واسطی، ۱۳۹۸، ج ۵۱، ص ۱۵۳)

خلاصه اینکه گذار از مصداق به فرایند، تنها یک جابه‌جایی کلامی نیسـت، بلکـه یـک «انقلاب در روش‌شناسی تولید علم» است. با پذیرش اینکـه الفـاظ بـرای «ارواح معـانی» وضع شده‌اند، پژوهشگر علوم انسانی اسلامی می‌تواند متون وحیانی را به عنوان «نقشه‌های راهبردی تمدن» بازخوانی کند (واسطی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۸۷). این رویکـرد، پویـایی و ماندگاری دین را تضمین کرده و اجازه می‌دهد تا اصول ثابت دینی در قالب نظامـات متغیـر اجتماعی، همواره پاسخگوی نیازهای بشـر باشـند. (طباطبـائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۲) در واقع، علوم انسانی اسلامی از این منظر، دانشی است که «روحِ جـاریِ وحـی» را در کالبـدِ «نظامات نوین تمدنی» کشف و بازتولید می‌کند.

تحلیل کاربست منطق فرایندی در قواعد کلان فقهی

برای تبیین دقیق‌تر کارآمدی «منطق فرایندی»، ضروری است کاربسـت آن را در سـه قاعـده کلیدی فقهی که شالوده نظامات اجتماعی و اقتصادی اسلام را تشـکیل می‌دهنـد، بررسـی

کنیم. در این رویکرد، واژگان فقهی از تصلب در مصادیق عصر نزول خارج شده و به عنوان «فرایندهای مدیریتی» بازخوانی می‌شوند.

۱. مفهوم «یَد» در باب ضمان؛ گذار از قبض مادی به فرایند تسلط سیستمی در متون فقهی، واژه «یَد» (دست) مبنای قاعده «علی الید ما اخذت حتی تودی» و منشأ ضمان قهری است. طبق نظریه روح معنا، واژه «ید» برای عضو بدنی مخصوص وضع نشده، بلکه برای حقیقتِ آن که همانا «فرایند توانایی، استیلا و قدرت بر تصرف» است، وضع گردیده است. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۹) بر این اساس، «ید» در عصر نزول در قبض مادی تجلی داشت، اما روح معنای آن شامل هرگونه فرایندی است که منجر به سلطه بر اموال و منابع شود.

در علوم انسانی و اقتصادی، این لایه از معنا به ما اجازه می‌دهد تا «ضمان» را از سطح یک رابطه فردی به سطح «نظریه مسئولیت در نظامات کلان» ارتقا دهیم. در این مدل، هرگاه یک نهاد یا سیستم اجتماعی (مانند بانک یا دولت)، فرایند «تسلط و استیلا» بر منابع عمومی را به دست گیرد، روح معنای «یَد» بر آن صادق بوده و مسئولیتِ جبران هرگونه خلل (ضمان) بر عهده آن سیستم خواهد بود. این قرائت، زیرساختِ فقهیِ لازم برای مدیریت ریسک و مسئولیت مدنی در تمدن نوین را فراهم می‌آورد.

۲. مفهوم «سَبیل» در قاعده نفی سبیل؛ از راه مادی به فرایند سلطه سیستمی واژه «سَبیل» در لغت به معنای راه مادی است، اما در قاعده «نفی سبیل» (نساء: ۱۴۱)، فقیهان آن را به معنای هرگونه راهی که موجب برتری غیرمسلمان بر مسلمان شود، تفسیر کرده‌اند. طبق منطق فرایندی، روح معنای «سَبیل» همان «فرایند نفوذ و مسیرِ اعمال قدرت» است که نسبت به ابزارهای مادی و معنوی «لابشرط» است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۵۷۵) در اینجا، مصداق مادی راه، تنها یک «مبدأ انتقال» برای رسیدن به مفهوم کلانِ «سلطه» است. (سجادی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۷)

کاربست این روح معنا در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، منجر به تولید «نظریه استقلال ساختاری» می‌شود. در این نگاه، «سَبیل» تنها شامل پیمان‌های نظامی سنتی

نیست، بلکه شامل فرایندهای نفوذ فرهنگی، وابستگی‌های اقتصادی دیجیتال و نظاماتِ حقوقیِ بین‌المللی است که منجر به تسلط غیر بر امت اسلامی می‌گردد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۸۴) لذا با الغای خصوصیت از ابزارهای قدیم، هرگونه «فرایند منجر به وابستگی تمدنی» مشمول نفیِ الهی در این آیه قرار می‌گیرد.

۳. در قاعده «لاضرر»، واژه ضرر غالباً به آسیب‌های مشخص و مادی تعبیر شده است. اما با تکیه بر مبانی دلالت‌شناختی، روح معنای ضرر عبارت است از «فرایند خروج از تعادل و پدیدآمدن نقص در کمالاتِ متوقع». (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲۰) از منظر تمدنی، «ضرر» نه یک واقعه اتفاقی، بلکه یک «فرایند اختلال‌گر» است که مانع از تحقق غایات شریعت و آبادانی زمین می‌شود. (خویی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۸۹)

در قلمرو جامعه‌شناسی و مدیریت، این روح معنا به مفهوم «اختلال نظام» پیوند می‌خورد. فقیه با استفاده از منطق فرایندی، «ضرر» را به عنوان هر فعالیتی که منجر به فرایند «نابسامانی، عقب‌ماندگی و فروپاشی نظام معیشت و امنیت جامعه» شود، تعریف می‌کند، در این سطح، قاعده لاضرر از یک ابزار برای حل دعاوی خُرد، به یک «راهبردِ تنظیم‌گری» برای جلوگیری از بحران‌های سیستمی در اقتصاد و سیاست ارتقا می‌یابد که هدف آن صیانت از مقاصد ضروری دین است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۶۱)

ضوابط روش‌شناختی منطق فرایندی و مرز آن با تفسیر ذوقی

استفاده از «منطق فرایندی» و نظریه «روح معنا» برای استخراج گزاره‌های علوم انسانی، به معنای رهاکردن لجام‌گسیخته معنا و فراروی بی‌ضابطه از نصوص نیست. برای آنکه «تولید علم» به ورطه «تفسیر به رأی» و «برداشت‌های ذوقی» نیفتد، لازم است ضوابط روش‌شناختی دقیقی که در سنت اصولی و تفسیری ما برای «تأویل روش‌مند» تدوین شده است، بازخوانی شود. (خسروپناه، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۸۲) مرز میان منطق فرایندی و تفسیر ذوقی در رعایت پنج ضابطه بنیادین نهفته است:

۱. ضابطه ابتنا بر «ظهور» و «اصالت حقیقت» نخستین ضابطه این است که هرگونه عبور از ظاهر، باید بر پایه خودِ «ظهور» استوار باشد. در منطق فرایندی، «روح معنا» نه یک امر

بیگانه با لفظ، بلکه لایه عمیق‌تر همان حقیقت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱) غزالی تأکید می‌کند که تفسیر باطنی نباید جایگزین تفسیر ظاهری شود، بلکه باید مکمل آن باشد؛ به‌گونه‌ای که پیوند میان صدف (لفظ) و مروارید (روح معنا) گسسته نشود. (غزالی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۴۸) بنابراین، اگر برداشتی با ساختار لغوی و قواعد جاری زبان عربی در تضاد باشد، آن برداشت «ذوقی» و مردود است. (ابن رشد، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۹۷) در واقع، روح معنا باید در بستر «وضع اول» لفظ ریشه داشته باشد تا استعمال آن در ساحت‌های علوم انسانی، «حقیقی» بماند و نه «مجازی». (شبستری، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۱۰)

۲. ضابطه «تنقیح مناط» و «الغای خصوصیت» روش‌مند مرز اصلی منطق فرایندی با تخیلات شخصی، در فرایند «تنقیح مناط» است. پژوهشگر حق ندارد به میل خود ویژگی‌های یک حکم را حذف کند. الغای خصوصیت باید مستند به «مناسبات حکم و موضوع» باشد که در اصول فقه تبیین شده است. (رضایی کرمانی، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۶۸۰) برای مثال، اگر از آیه «میزان»، نظام پایش اجتماعی استخراج می‌شود، این کار به دلیل آن است که خصوصیتِ «کفه‌های چوبی یا آهنی» در ملاکِ «سنجش» مدخلیتی ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱) اما اگر کسی بخواهد خصوصیاتی را حذف کند که در غرض شارع دخیل هستند (مانند حذف جنسیت در احکام خاص که موضوعیت دارد)، دچار تفسیر ذوقی شده است.

۳. ملاک «بقای فایده و غرض» تمدنی علامه طباطبائی ضابطه مهمی را تحت عنوان «بقای فایده» مطرح می‌کند. طبق این ملاک، تغییر در کالبد مصداق تا جایی مجاز است که «غرض اصلی» محفوظ بماند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹) در تولید علوم انسانی، اگر گزاره‌ای استخراج شود که غرض اصیل آیه را تأمین نکند، آن گزاره از حجیّت ساقط است. مثلاً اگر «مشورت» به‌گونه‌ای بازتعریف شود که منجر به «استبداد جمعی» گردد، با روح معنای مشورت که «خطرزدایی و هدایت» است، در تناقض خواهد بود؛ بنابراین،

«غایت‌گرایی» در این منطق، دارای یک «هسته سخت» و تغییرناپذیر است که مانع از انحراف معنا می‌گردد.

۴. هماهنگی با «روح کلی قرآن» و «عقل قطعی» هر برداشتی در منطق فرایندی باید با محکمات قرآنی و براهین قطعی عقلی سازگار باشد. (غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۲۷) ابن رشد معتقد است که «حق با حق تضاد ندارد»؛ لذا اگر نتیجه منطق فرایندی با یک اصل قطعی دینی یا عقلی برخورد کند، نشان‌دهنده آن است که محقق در فرایند «تجرید معنا» دچار خطا شده و به‌جای رسیدن به روح معنا، به برداشت ذوقی رسیده است. (ابن رشد، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۹۶) امام خمینی نیز تأکید می‌کنند که خروج از «قشور الفاظ» نباید به نفی حقایق بینجامد، بلکه باید به «لبّ اللباب» معنا برسد که همان توحید و کمال است. (خمینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۷)

۵. تفکیک میان «مقام إشعار» و «مقام اعتبار» ابن ترکه ضابطه دقیقی را برای مرز میان یافته‌های عرفانی و وضع لغوی بیان می‌کند. او معتقد است که «إشعار» (آگاهانیدن از حقیقت) وظیفه راسخان در علم است که حقایق را از صور رقمی و کتابی می‌شکافند. (ابن ترکه، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۱۴۸) در منطق فرایندی، پژوهشگر باید میان «یافته‌های کشفی و ذوقی» خود و «دلالت‌های روش‌مند متن» تفکیک قائل شود. تفسیری «علمی» است که بتواند فرایند رسیدن از «وضع خاص» به «موضوعٌ‌له عام» را با استدلال اصولی تبیین کند، نه آنکه صرفاً به ادعای یک شهود یا ذوق بسنده نماید. (اردبیلی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۴۶)

نتیجه‌گیری بخش تفاوت بنیادین منطق فرایندی با تفسیر ذوقی در این است که در تفسیر ذوقی، مفسر معنا را «بر متن تحمیل» می‌کند، اما در منطق فرایندی، محقق معنا را از «بطن متن» و از طریق الغای خصوصیات مادی، «کشف و استخراج» می‌نماید. (خسروپناه، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶۰۶) منطق فرایندی یک «هرمنوتیک قاعده‌مند» است که اصول فقه را به عنوان ترازوی سنجش خود برمی‌گزیند تا از انجماد ظاهرگرایی و رهاشدگیِ ذوق‌گرایی مصون بماند. این ضوابط تضمین می‌کنند که علوم انسانی تولید شده، نه تنها «اسلامی» بلکه «علمی» و قابل نقد در فضای نخبگانی باشند. (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۷۴)

نتیجه‌گیری نهایی و پیشنهادهای پژوهشی

پژوهش حاضر با هدف تبیین نسبت میان مباحث الفاظ در دانش اصول فقه و تولید علوم انسانی اسلامی، به واکاوی دو رکن بنیادین «نظریه روح معنا» و «قاعده جری و تطبیق» پرداخت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که عبور از بن‌بست‌های سنتی در باب «اقسام وضع» و پذیرش امکان وضع خاص و موضوعٌ‌له عام، کلید استخراج گزاره‌های فراتاریخی و تمدنی از نصوص وحیانی است، در این بخش پایانی، به سنتز یافته‌های تحقیق و ارائه افق‌های نوین پژوهشی پرداخته می‌شود.

۱. یافته‌های کلیدی تحقیق

تحلیل مباحث پیشین نشان داد که اگرچه مشهور اصولیون بر امتناع وضع خاص و موضوعٌ‌له عام پای می‌فشارند؛ (خراسانی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۷) اما این امتناع با تکیه بر مبانی «منطق فرایندی» و «تجرید معنایی» قابل عبور است. یافته‌های کلیدی پژوهش را می‌توان در محورهای زیر تلخیص نمود:

- انفکاک میان انگیزه و انگیخته در وضع: برخلاف تصور مشهور، تصور یک مصداق خاص در هنگام وضع (انگیزه)، مانع از آن نیست که لفظ برای یک حقیقت کلی و عام (انگیخته) وضع گردد. (حجتی و شیواپور، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۴۱) این مکانیزم به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا «مورد نزول» را صرفاً به عنوان یک «مبدأ انتقال» برای رسیدن به «روح معنا» در نظر بگیرد. (خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۷)
- حقیقت بودنِ کاربردهای معقول: بر اساس نظریه روح معنا، الفاظ برای «ارواح حقایق» وضع شده‌اند، نه برای قالب‌های مادی و محسوس؛ لذا کاربرد واژگانی چون «میزان»، «صراط»، «کتاب» و «نور» در ساحت‌های معنوی و نظامات اجتماعی، نه از باب مجاز، بلکه عین حقیقت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۹)
- پویایی هدایت از طریق جری و تطبیق: قاعده جری و تطبیق نشان داد که نصوص دینی همواره در جریان‌اند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۲) این قاعده، در واقع پیاده‌سازی

عملیاتیِ «سعه موضوعٌ‌له» است که اجازه می‌دهد احکام از حصارِ معانی خاص خارج شده و بر فرایندهای نوین در علوم انسانی منطبق گردند. (سجادی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۷)

۲. نتیجه‌گیری راهبردی

این پژوهش اثبات کرد که علوم انسانی اسلامی نه از طریق ترجمه و جرح‌وتعدیل مدل‌های غربی، بلکه از طریق اجتهاد روشمند در مباحث الفاظ قابل پی‌ریزی است. هنگامی که ما از «پوسته مادی» مصادیق عبور کرده و به «هسته سخت» و روح معانی دست می‌یابیم، گزاره‌های دینی از سطح «توصیه‌های اخلاقی فردی» به سطح «راهبردهای تغییر اجتماعی» ارتقا می‌یابند. (واسطی، ۱۳۹۸، ج ۵۱، ص ۱۵۳) بر این اساس، دانش اصول فقه دیگر تنها ابزاری برای استنباط احکام تکلیفی نیست، بلکه به یک منطق دلالت‌شناختی برای مدل‌سازی در قلمروهای روان‌شناسی، مدیریت، سیاست و جامعه‌شناسی و... تبدیل می‌شود. (مظفری، ۱۳۹۹، ج ۷، ص ۱۸۸)

بر اساس مبانی تبیین‌شده در منابع و سیر منطقی بحث، جدول مفهومی زیر که پیوند میان مبانی زبان‌شناختی، روش‌شناسی اجتهادی و تولید علوم انسانی اسلامی را نشان می‌دهد، ارائه می‌گردد:

ساحت بحث	مفهوم محوری	منطق عملیاتی و فنی	خروجی در علوم انسانی
مبنای وضع الفاظ	نظریه روح معنا	وضع لفظ برای حقیقت و جوهر معنا، فارغ از قالب‌های مادی	خروج از مصادیق عصر نزول و پذیرش حقیقت بودن کاربردهای نوین
تصور در وضع	وضع خاص، موضوعٌ‌له عام	استفاده از یک مصداق (وجه) برای انتقال ذهنی به حقیقت کلی و وضع لفظ برای آن	امکان استخراج قواعد کلی علوم انسانی از وقایع و شأن‌نزول‌های جزئی و تاریخی
روش‌شناسی فهم	قاعده جری و تطبیق	سرایت‌دادن حکم آیه به مصادیق هم‌سنخ در طول زمان (مانند جریان خورشید و ماه)	پویایی هدایت قرآن و انطباق آیات بر نظامات اجتماعی و سیاسی معاصر

فرایند استخراج	منطق فرایندی	تنقیح مناط و الغای خصوصیت؛ یعنی حذف ویژگی‌های زمانی، مکانی و شخصی از ملاک حکم	تبدیل احکام فردی به نظریه‌های علوم انسانی (مانند تبدیل «ید» به قدرت و «میزان» به نظام پایش)
ضابطه‌مندی علمی	هرمنوتیک روش‌مند	تقدم ظهور لغوی، تحلیل خانواده حدیث و رعایت بقای فایده و غرض	مرزبندی دقیق میان تولید علم اجتهادی و برداشت‌های ذوقی یا تفسیر به رأی

۳. پیشنهادهای پژوهشی

با توجه به مبانی تبیین‌شده در این مقاله، محورهای زیر برای پژوهش‌های آتی پیشنهاد می‌گردد:

- طراحی نرم‌افزارهای تحلیل مفهومی: مدل‌سازی نظریه روح معنا در قالب الگوریتم‌های هوش مصنوعی برای استخراج شبکه‌های معنایی طولی در آیات و روایات.
- تدوین «نظام‌نامه تنقیح مناط» در علوم انسانی: تدوین ضوابط دقیق برای «الغای خصوصیت» از موارد نزول، به‌گونه‌ای که از تفسیر به رأی جلوگیری شده و فرایند رسیدن به گزاره‌های علمی روشمند گردد.
- مطالعه تطبیقی «روح معنا» و «شباهت خانوادگی»: بررسی نسبت میان نگاه ذات‌گرایانه در روح معنا با نظریات مدرن زبان‌شناسی (مانند ویتگنشتاین) برای یافتن زبان مشترک در عرصه بین‌المللی
- بازخوانی تمدنی ابواب فقهی: توسعه این روش در ابواب مختلف فقهی (مانند تجارت، نکاح، جهاد) برای تبدیل «احکام جزئی» به «نظریه‌های کلان اجتماعی». (مغنیه، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲)

متون دینی مانند «بذرهای حیات‌بخش» هستند؛ «وضع خاص و مورد نزول» همان خاکی است که بذر در آن کاشته شده است، اما «روح معنا و منطق فرایندی» همان حیات و ژنی است که در بذر نهفته است و به آن اجازه می‌دهد تا در هر خاک و زمانه جدیدی، درختی تنومند و پرثمر (علوم انسانی اسلامی) پدید آورد که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌هایش در افق علوم انسانی، گسترده است.

منابع

۱. اردبیلی، سید عبدالغنی. (۱۳۹۲). تقریرات فلسفه امام خمینی. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲. اعرافی، علیرضا. (۱۳۹۵). درآمدی بر اجتهاد تمدن‌ساز. مؤسسه اشراق و عرفان.
۳. ایازی، سید محمدعلی. (۱۳۸۶). تفسیر قرآن مجید، برگرفته از آثار امام خمینی س. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
٤. ایازی، سید محمدعلی، و نجاریان، ماجد. (۱۳۹۷). صور بیانی در تبیین مضامین قرآنی در تفسیر تسنیم. مطالعات نوین دینی.
۵. بوداقی، حجت، و صدری‌نیا، باقر. (۱۴۰۲). بررسی و تحلیل معنا در تلقی عرفانی ابن ترکه اصفهانی. پژوهش‌نامه ادب غنایی، ۱۱.
٦. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). تسنیم: تفسیر قرآن کریم. مرکز نشر اسراء.
۷. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). ادب فنای مقربان. مرکز نشر اسراء.
۸. حجتی، محمدباقر، و شیواپور، حامد. (۱۳۸۹). بررسی و تحلیل نظریه روح معنا از دیدگاه امام خمینی س. پژوهش‌نامه متین.
۹. حسین‌پور، غلامرضا. (۱۴۰۲). نظریه روح معنا و ایده شباهت خانوادگی. متافیزیک، ۱۵ (۳۶).
۱۰. حیدری فسایی، محمد. (۱۳۹۷). تقریرات کفایةالاصول. انتشارات دارالعلم.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹). کفایةالاصول. مؤسسه آل‌البیت (ع).
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۱). جستاری در معناشناسی متون دینی. رواق اندیشه، (۷)، ۵۸۲-۶۰۶.
۱۳. خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۳). مناهج الوصول الی علم الاصول. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
١٤. خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۱). مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. خمینی، سید مصطفی. (۱۴۱۸). تفسیر القرآن الکریم. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
١٦. رضایی کرمانی، محمدعلی، و دیگران. (۱۳۹۵). روش‌های به‌کارگیری قاعده جری و تطبیق در حوزه فهم قرآن. پژوهش‌های قرآنی.
۱۷. رضایی کرمانی، محمدعلی، رستمیان، مرضیه، نقی‌زاده، حسن، و اسماعیلی‌زاده، عباس. (۱۳۹۵). روش‌های به‌کارگیری قاعده جری و تطبیق در حوزه فهم قرآن. پژوهش‌های قرآنی،

۲۱(۸۰)، ۶۵۸-۶۸۰.
۱۸. سجادی، سید شاه‌گل‌حسین. (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی قاعده جری و تطبیق آیات قرآن. مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث.
۱۹. شوشتری، مهدی. (۱۳۹۶). مباحث الفاظ بر اساس دیدگاه‌های علامه محمدجواد مغنیه. انتشارات علمی.
۲۰. شوشتری، مهدی. (۱۴۰۱). مقاصد شریعت از منظر فقه امامیه. مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۲۱. شیواپور، حامد. (۱۳۹۴). روح معنا در تفسیر قرآن. انتشارات دانشگاه مفید.
۲۲. شیواپور، حامد. (۱۴۰۲). روح معنا از نگاه دانشوران سده اخیر حوزه علمیه قم. مطالعات پژوهشی زبان و ادبیات عربی، ۲ (۲).
۲۳. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. بیدار.
۲٤. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. غزالی، ابوحامد محمد. (۱۴۱۱). جواهر القرآن. دار احیاءالعلوم.
۲٦. فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۸۱). اصول فقه شیعه (تقریرات محاضر). مرکز فقهی ائمه اطهار(ع).
۲۷. مروج، سید محمدجعفر. (۱۴۱۵). منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة. دارالکتاب الجزایری.
۲۸. مظفری، حسین. (۱۳۹۹). وضع الفاظ برای ارواح معانی از منظر اهل معرفت. حکمت اسلامی، ۷(۳).
۲۹. مغنیه، محمدجواد. (۱۴۰۸). علم أصول الفقه فی ثوبه الجدید. دار الجواد.
۳۰. نفیسی، شادی. (۱۳۹۲). مبانی جری و تطبیق از دیدگاه علامه طباطبایی. پژوهش‌نامه قرآن و سنت، ۶(۱۲).
۳۱. واسطی، عبدالحمید. (۱۳۸۸). نگرش سیستمی به دین. مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلامی.
۳۲. واسطی، عبدالحمید. (۱۳۹۸). روش‌شناسی اجتهاد تمدنی. فقه و اصول دانشگاه فردوسی.
۳۳. واسطی، عبدالحمید. (۱۳۹۹). منطق فرایندی. مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلامی.
۳٤. واسطی، عبدالحمید. (۱۴۰۰). نقشه راه فقه تمدنی؛ تدوین و توضیح‌المسائل تمدنی. حکومت اسلامی.
۳۵. ولایی، عیسی. (۱۳۸۷). فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول. نشر نی.
۳٦. یزدان‌پناه، سید یدالله، و جوادی والا، محمود. (۱۳۹۱). جری و تطبیق، روش‌ها و مبانی آن. حکمت عرفانی، ۱ (۴)